



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۷۷ ■ ۲۰ آبان ۱۴۰۰

نوجوان
کلاف



زهرا قربانی



با تشکر از
با تشکر از دکتر
محمدصادق
باطنی

چی بود چی شد؟

داستان از آنجا شروع شد که یک روز از خواب بلند شدیم دیدیم کرونا کل جهان را گرفته است و کشور ما را نیز، اسفند ماه شد و مدارس را تعطیل کردند. اوایل خوش می‌گذشت؛ نه درسی، نه کلاسی، نه امتحانی، خانه نشینی و چت کردن با رفقا تکیه زده بر بالشت عزیز، گرچه حوالی عید و بعد از آن کم‌کم داشت حوصله سر بر می‌شد. آدم که نمی‌شود دو ماه خانه نشین باشد و هیچ کاری نکند. مدرسه‌ها مجازی شد و کم‌کم همه خود را به سبک زندگی جدید عادت می‌دادیم. هرکس به شکلی رفت دنبال علائقش و مطابق میلش زمان بندی کرد. حالا نوجوانی که هر روز پاییز، زمستان و بهار مجبور بود و عادت داشت به مدرسه برود، صبح به صبح شنبه ناخن هایش را چک کند و موهایش نزدیک به طاسی باشد، لباس فرم بپوشد و زنگهای تفریحش وقت معین داشته باشد بایک زندگی جدید روبه‌رو شده بود.

هر وقت که دلش می‌خواست بلند می‌شد، حاضری می‌زد و باز فرو می‌رفت زیر پتو، با پیژامه چهارخانه سر کلاس حاضر می‌شد و وقت تدریس می‌توانست یک گوشش به کلاس باشد که یک وقت معلم صدایش نکند و یک چشمش به بازی «پابجی» و «فورت نایت». البته اگر گفت‌وگوهای مثبت و منهای ۱۸۰ در گپ خصوصی دانش آموزی بدون حضور اساتید محترم اجازه می‌داد!



بعدش چی شد؟

رفته رفته آپشن‌های نوجوان ما بعد از کرونا بیشتر شد. حالا از جبر مدرسه و نظارت سفت و سخت معاون و معلم راحت شده بود و به جای این که هویتش صرفاً دانش آموزی باشد که کله سحر در سرما و باد و باران راهی مدرسه می‌شود و با چهره خسته‌ای شبیه بغض یا کریم برمی‌گردد به منزل به امید کمی فرصت برای نوجوانی کردن و قرار گرفتن در قالب‌های مختلف انسانی؛ حالا می‌توانست و حسابی هم وقتش را داشت که با هویت استریم، بلاگر، اینفلوئنسر، مدل یا حتی یک کتابخوان و فیلم باز قهار خودش را معرفی کند. چیزی که همیشه آرزویش را داشت اما فقط همین آرزویش را داشت نه بیشتر.

اینجا بود که او وقت داشت در کلاس‌های مختلف ثبت نام کند و مهارتش را در حرفه و هنری که دوست دارد پیش ببرد و مهم‌تر از همه فهمیده بود می‌تواند مدرسه نرود. اتفاقی که تا قبل از این غیرممکن و غیرقابل پذیرش برای خود و دیگران بود. می‌توانست گنگ تشکیل بدهد و در آزمون‌ها با تقلب راحت نمره بگیرد. تجربه‌های جدیدی چه بسا به زعم خود کسب کند و دنبال اتفاقات نو بگردد و حتی به این نتیجه برسد که چقدر اتفاقاً مدرسه نرفتن خوب است و این چند سال اخیر چه جفایی در حق خودش کرده است و در نهایت برسد به «کار کردن» تازه نه کارهای به اصطلاح یدی که عرق ریختن بخواهد، بلکه پای همان گوشی محبوب و در فضای مجازی.



به بهانه بازگشایی مدارس و آ...

بازگشت به روزگ...

این را مولانا جلال الدین محمد بلخی می‌گوید. بد نیست همین ابتدای مورد برخلاف معلم ادبیات مان که محبوب را همیشه خداوند تفسیر خداوند بزرگ مد نظر شاعر است. ما هم می‌خواهیم از یک بازگشت به گذشته به فضای حقیقی. حالا این که فضای حقیقی اصل است یا فضای بین علما دعواست. ولی بازگشایی مدارس و برگزاری کلاس‌ها به شکل دل بسپارید به کلاف این شماره.



نون بازو بارمزارز

حالا که آموزش و پرورش کل وقت نوجوان را نمی‌گرفت و دیگر خانه را با درس تادم غروب پر نکرد نمی‌گشتند، چه فکری بهتر از این که درآمد داشته باشد؟! تازه نه تنها کسب درآمد کند بلکه به فکر کارآفرینی هم بیفتد. حالا و...

که در فضای مجازی می‌گذرد، بزند به کسب و کار، همانی که مدرسه غیر دولتی می‌رفت پول هنگفت پدر را بدهد که هر لحظه سودش را در رمزارز چک کند و یکی دیگر هم دومتر پارچه از بازار بگیرد و با خیاطی که یاد گرفته به پیچ مزون بزند و سفارش بگیرد.

حالا هر قدر کار ادارات و موسسات و حتی فروشگاه‌ها با پیک کرونا بگیر و نگیرشان اتصالی می‌کرد، دوزار هوش فضای مجازی دانش آموز ما باعث شده بود چرخ کارش طوری بچرخد که گاهی از والدینش هم موجودی کارتش بیشتر شود.

